

ساختار معرفتی فلسفه های تعلیم و تربیت اسلامی:

مبناگروی یا انسجام گروی؟

محمد رضا مدنی فر^۱، نرگس سجادیه^۲

بیان مساله

گرچه بحثهای معطوف به معرفت شناسی در فلسفه تعلیم و تربیت سابقه ای نسبتاً طولانی دارد، اما ورود آنها به حوزه یویژه ی فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی در ابتدای مسیر قرار دارد و همین امر، چالش های ویژه ای را پیش روی این فلسفه ها می نهد. یکی از این چالش ها، معطوف به چگونگی توجیه گزاره ها در شبکه ای از گزاره هاست. هر گزاره، برای قرارگیری در حوزه ی گزاره های صادق، باید به گونه ای توجیه شود و باور صادق خویش را موجه سازد. از سوی دیگر، هر نظریه ی تربیتی، به نوبه ی خویش، از گزاره های متعددی تشکیل شده است که باید صدق معرفتی خود را به گونه ای موجه سازند. در این میان، ارتباط میان این گزاره ها و منطق توجیهی آنها، توسط نوع ساختار معرفتی پیوند دهنده ی آنها مشخص می شود. از این رو، اتخاذ این ساختار معرفتی، از اهمیت ویژه ای برخوردار می شود.

از سوی دیگر، فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی با توجه به وجه دینی خویش، با چالش های ویژه ای روبروست. حفظ عقلانیت در کنار پایبندی به متون دینی، گزیده گویی متون در برابر جامعیت و ساختارمندی مورد نیاز در نظریه تربیتی، و تفسیر پذیری متن در عین ضرورت حفظ اصالت از جمله چالش های خاص ساختار معرفت دینی است که ساختار فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی را نیز متأثر می سازد. بنابراین، هر یک از انواع ساختارهای معرفتی با چالش های ویژه ای در این عرصه مواجهند. در نهایت، ساختار معرفتی ویژه ای که بتواند توجیه گزاره های مقوم فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی را مدل کند، پیچیدگی بیشتری خواهد داشت.

madanifar@gmail.com

n.sajadieh@gmail.com

^۱ - دانشجوی دکترای فلسفه تعلیم و تربیت، دانشگاه تهران،

^۲ - دکترای فلسفه تعلیم و تربیت، دانشگاه تهران،



از این رو، پژوهش حاضر بر آن است تا با ملاحظه‌ی محدودیت‌ها و استلزامات فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی و با کاوش در دو نوع اساسی ساختار معرفتی-مبناگروی و انسجام‌گروی-پیشنهادی را برای موجه‌سازی گزاره‌ها و نوع ارتباط آن‌ها در فلسفه‌های تعلیم و تربیت اسلامی، ارائه دهد.

سوالات پژوهش

پرسش‌های این پژوهش حول محور هدف اساسی آن یعنی ساختار معرفتی مناسب فلسفه‌های تعلیم و تربیت اسلامی تکوین یافته‌اند. این پرسشها به قرار زیرند:

- 1- ملاحظات فلسفه‌های تعلیم و تربیت اسلامی در بحث ساختار کدامند؟
- 2- بر اساس ملاحظات مورد اشاره در پرسش نخست، چه ساختار معرفتی را می‌توان برای توجیه گزاره‌های فلسفه‌های تعلیم و تربیت اسلامی پیشنهاد داد؟

چارچوب نظری

در معرفت‌شناسی حداقل دو رویکرد مهم در تبیین ارتباط بین گزاره‌های معرفتی یا ساختار معرفت مطرح است: مبناگروی^۱ و انسجام‌گروی^۲. این دو رویکرد، هر یک به دو شیوه مختلف درصدد توجیه گزاره‌ها یا همان باورهای تصدیق شده هستند. در رویکرد مبناگروی، هر گزاره به شکلی یک طرفه از دو یا چند گزاره‌ی دیگر استنباط می‌شود. سپس این گزاره، خود، می‌تواند مبنایی برای توجیه گزاره‌های دیگر قرار گیرد. حاصل برقراری چنین ارتباطی ایجاد ساختاری سلسله‌مراتبی از گزاره‌های معرفتی است. در پایین‌ترین سطح این ساختار چنان که (پست^۳، ۱۹۹۲، ص ۲۰۹) آن را با برهانی به نام "برهان تسلسل"^۴ اثبات می‌کند، می‌بایست گزاره‌های غیر استنباطی قرار گیرند. مبناگروی گزاره‌ها را به دو نوع تقسیم می‌نماید: دسته‌ی نخست، گزاره‌هایی که می‌توانند بطور مستقیم به عنوان گزاره‌های موجه پذیرفته شوند، و از این رو در توجیه گزاره‌های نوع دوم

^۱ Foundationalism

^۲ Coherensivism

^۳ J. F. Post

^۴ regress argument



بکارگیری می‌شوند، و نوع دوم، گزاره‌هایی که فقط می‌توانند غیر مستقیم- و از طریق گزاره‌های نوع اول- پذیرفته شوند (سی اف دانسی^۱، 1985، ص 53-55).

مبناگرایی، در درون خویش، نسخه‌های متفاوتی را جا داده است. در حالی که همه‌ی مبناگرایان ساختار معرفت را به شکل سلسله‌مراتبی در نظر می‌گیرند، دیدگاه سنتی مبناگرایی، برای گزاره‌های مبنایی قائل به رجحان معرفتی مطلق و نسخه‌ی معاصر آن، گزاره‌های مبنایی را صرفاً دارای رجحان معرفتی نسبی قلمداد می‌نماید. در دیدگاه معاصر، مبنایی‌ترین برهان، کماکان خطا پذیر است و از این رو، بطور نسبی رجحان معرفت شناختی دارد. لهرر^۲ این دیدگاه را "مبناگرایی خطا پذیر"^۳ می‌نامد (لهرر، 1990، ص 63) و معتقد است در این دیدگاه، گزاره‌های مبنایی باید ارتباط ویژه‌ای با حقیقت داشته باشند. هم‌اکنون در حوزه علم، تجربه‌های حسی با حفظ رجحان معرفت شناختی به عنوان بهترین نمونه مبنایی خطا پذیر در نظر گرفته می‌شود.

رویکرد دوم در ساختار معرفت، دیدگاه انسجام‌گرویی است. از منظر انسجام‌گرایان، ایده‌ی مبنایی بدیهی و خود توجیهی، متقاعد کننده به نظر نمی‌رسد. برای مثال پوپر^۴ (1974، ص 111) مبنایی نظریه‌ها در رویکرد مبناگرایی را به پایه‌هایی تشبیه می‌کند که ساختمانی را در یک مرداب ننگه می‌دارند. پایه‌ها بطور مداوم پایین می‌روند تا ساختمان را نگهدارند در حالی که هرگز به زمین محکمی نمی‌رسند. انسجام‌گرایان به جای ساختار خطی سلسله‌مراتبی، ساختاری افقی را پیشنهاد می‌دهند که در آن، گزاره‌ها به شکلی متقابل یکدیگر را تصدیق می‌کنند. در این رویکرد، مبناها گرچه همواره برای توجیه ضروری‌اند، اما خود، بی‌نیاز از تصدیق نیستند و با شبکه باورهای دیگر مرتبطند. از این منظر مبناها آن باورهایی هستند که لبه‌های شبکه معرفت را در موقعیت‌های خاصی تثبیت می‌کنند و لذا معقول بودن آنها را توجیه می‌نمایند. (هیتینگ^۵، 2001). در این جا بر خلاف مفهوم خطی تصدیق، تصدیق باورهای خاص، در نهایت

¹ Cf. Dancy

² fallible

³ Lehrer

⁴ fallible foundationalist

⁵ K. Popper

⁶ F. Hayting



نهایت به تصدیق سایر باورهای خاص وابسته نیست، بلکه به کل نظام و انسجام آن بستگی دارد (بونژور^۱، ۱۹۸۶، ص ۱۲۱). از این رو می‌توان گفت در انسجام گروهی، نوعی شبکه از گزاره‌ها تشکیل می‌شود که به صورت درونی منسجم است و در بهترین حالت، در گوشه‌هایی لنگر انداخته اما در هیچ نقطه‌ای مستحکم نشده است.

روش

روش تحقیق در پژوهش حاضر، روش تحلیلی بوده است. از یک سو، فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی و استلزامات گزاره‌های آن تحلیل شده‌اند و از سوی دیگر، دو ساختار معرفتی مبنای گروهی و انسجام گروهی، با تحلیل پیش‌رونده، مد نظر قرار گرفته و دلالت‌های آنها عرصه‌های معرفت فلسفی مورد بحث واقع شده است. در نهایت نیز با نوعی تحلیل تطبیقی، نوع ساختار مناسب برای فلسفه‌های تعلیم و تربیت پیشنهاد شده است.

یافته‌ها

حوزه فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی نیز مانند هر حوزه معرفتی دیگر ملزم است ساختارهای معرفتی خود را تدوین و تعیین نماید. پرسشی که این مقاله حول آن تکوین یافته، آن است که چه نسبتی بین حوزه معرفتی فلسفه تعلیم و تربیت در اسلام با دو رویکرد معرفت‌شناسی که پیش از این طرح شد برقرار است؟

دو نوع رویکرد موجود در ساختار معرفتی، هر یک با چالش‌هایی مواجهند. مهمترین چالش رویکرد انسجام گروهی، چالش توجیه بیرونی است. این ساختار به دلیل آغاز نکردن از گزاره‌های اولیه، قابل توجیه بیرونی نیست و تنها از انسجام درونی برخوردار است. به سخن دیگر، هر یک از گزاره‌های این شبکه، توجیه خود را از گزاره‌های دیگر اخذ می‌کند و این سلسله هیچگاه پایان نمی‌پذیرد و هیچ نقطه پایانی بر آن نیست. از این رو، هیچ یک از گزاره‌های این ساختار را نمی‌توان منفک از آن و در قیاسی مجزا، مورد آزمون قرار داد.

^۱ K. Lehrer



از سوی دیگر، تکوین ساختاری مبنای از گزاره‌های عرصه فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی نیز با چالش‌هایی روبروست. نخستین چالش، مربوط به ذات نظریه‌های تربیتی و ارتباط آن با ساختارهای مبنای مبنای است. از آنجا که نظریه‌ی تربیتی، نظریه‌ی معطوف به عمل است، نمی‌تواند در حیطه‌های ویژه و محدودی از نظر باقی بماند و به همه‌ی جوانب و ابعاد عمل، بسط نیابد؛ از این رو، ساختارهای مبنای در نظریه‌های تربیتی، ساختارهای عریض و طولی خواهند شد، که باید در دو جهت سطح و عمق، از کفایت و صحت لازم برخوردار باشند. همین امر، حفظ روابط مبنای را در مسیر طولانی گزاره‌های مبنایی محض اولیه تا گزاره‌های واقع‌نگر و تجویزی معطوف به عمل، دشوار می‌کند.

از سوی دیگر، نظریه‌های تربیتی، نظریه‌هایی چندرنگه‌اند که از ترکیب گزاره‌های واقع‌نگر علمی، فلسفی و الهیاتی تکوین می‌یابند. گستردگی و تنوع هر یک از این حوزه‌ها نیز، مبنای مبنای بودن ساختار را با دشواری مواجه می‌سازد. زیرا هر یک از گزاره‌های واقع‌نگر علمی، فلسفی یا الهیاتی باید به گزاره‌های مبنایی ویژه‌ی خویش مرتبط شوند.

چالش سوم، معطوف به گزاره‌های مبتنی بر نص (آیات و روایات) و جایگاه آنها در ساختار معرفتی است. از آنجا که رویکرد دین در باب تربیت، رویکرد گزیده‌گویی است و هر یک از گزاره‌های مبتنی بر نص، قابل تفسیر خواهند بود، قرار گرفتن آنها در مقام گزاره‌های مبنایی، با دشواری مواجه است. به سخنی کلی، به هر میزان که گزاره‌ها قابل تفسیرتر باشند، قرار گرفتن آنها در موضع گزاره‌ها مبنایی، با خطر بیشتری برخوردار است و صدق کل ساختار را با چالش بیشتری مواجه می‌سازد.

با توجه به چالش‌های برشمرده، می‌توان گفت هیچ‌یک از دو ساختار بیان شده، به تنهایی، نمی‌توانند فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی را سامان بخشند.

نتیجه‌گیری، بحث و پیشنهادها

نگارندگان پس از برشماری چالش‌های هر یک از ساختارهای مبنای مبنای و انسجام‌گرا در فلسفه تعلیم و تربیت، ساختار جدیدی را برای بکارگیری در این فلسفه‌ها پیشنهاد می‌دهند که از آن



سومین همایش انجمن فلسفه تعلیم و تربیت ایران
روش‌شناسی و روش‌های پژوهش در فلسفه تعلیم و تربیت

می‌توان به "مبناگروی مشروط" یاد کرد. در این رویکرد، ساختار کلان فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی بر اساس ساختار مبناگرا و به صورت قیاسی تکوین می‌یابد اما در موضعی با شرایط خاص، انسجام‌گروی به طور خرد بکار می‌رود. این شرایط خاص به قرار زیرند. نخست قرار گرفتن در بخش سرشاخه‌های مرتبط با گزاره‌های علمی و دوم، جایگاههایی که امکان توجیه برون‌دینی وجود ندارد. در این حالت، با استفاده از ساختار انسجام‌گرا، و به روشی کارکردی، گزاره‌ها توجیه می‌شوند.

واژگان کلیدی: فلسفه تربیت، ساختار، مبناگروی، انسجام‌گروی، اسلام.



منابع

- 1- باقری، خسرو (1387). فلسفه تعلیم و تربیت جمهوری اسلامی ایران. تهران: انتشارات علمی-فرهنگی.
- 2- علم الهدی، جمیله (1388). نظریه اسلامی تعلیم و تربیت. تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
- 3- صادق زاده، علیرضا و همکاران (1389). بنیان نظری تحول راهبردی در نظام تربیت رسمی و عمومی جمهوری اسلامی ایران. در دست چاپ.
- 4- Heyting F (2001). Anti foundationalist Foundational research , in F. Heyting (ed), 'methods in Philosophy of Education' London and Newyork : Routledge.
- 5- Quine W (1969). Epistemology Naturalized. In: Ontological Relativity and Other Essays. New York: Columbia University Press.
- 6- Lehrer. Keith (1990). Theory of knowledge. Colorado: Westview Press.
- 7- Rorty R (1981). Philosophy and the Mirror of Nature. Princeton: Princeton University Press.
- 8- Searle J (1999). Mind, Language and Society :Philosophy in The Real Word . New York: Basic Books.
- 9- Post J. F. (1992). Infinite regress arguments. In J. Dancy and E. Sosa (eds.), A companion to epistemology, Oxford: Blackwell.
- 10- Dancy. J. (1985).Introduction to contemporary epistemology. Oxford: Basil Blackwell.
- 11-Popper. K. R. (1974). A logic of scientific discovery. London: Hutchinson.